

حوزه واژگانی «احساس تنهایی» در قرآن کریم و مقایسه آن با تعابیر روان شناختی

لیلا خانی اوشانی^۱

علی محمدی آشنانی^۲

سید مجید نبوی^۳

چکیده

امروزه بشر با مشکلی «احساس تنهایی» دست به گریبان است. این احساس، دو جنبه دارد؛ یکی شناختی، احساسی و روانی و دیگری، روحی و معنوی. در این تحقیق با مراجعه به متون روان شناسی و آیات قرآن کریم، واژگان مربوط به احساس تنهایی با روش توصیفی - تحلیلی، مفهوم شناسی شده است. هدف این جستار، شناخت واژگان قرآنی قابل مطالعه در موضوع یادشده است. با استفاده از داده‌های این نوشتار می‌توان پژوهش در حوزه احساس تنهایی را با تکیه بر قرآن کریم سامان داد. این مقاله ابتدا به شناخت واژگانی احساس تنهایی می‌پردازد و سپس حوزه معنایی آن را در روان شناسی مورد توجه قرار می‌دهد. آنگاه حوزه واژگانی این مفهوم در قرآن کریم شناسایی می‌شود.

واژگان کلیدی

احساس درونی، افسردگی، عزل، معیت، عند، روان شناسی، معارف قرآن

درآمد

احساس تنهایی، یکی از مشکلات امروز بشر است. گاهی احساسات منفی ناشی از تنهایی، گریبان گیر انسان شده و حالتی از تهی بودن پیدا می‌کند. گونه‌ها و درجات مختلفی از احساس تنهایی وجود دارد. گونه سبک آن، یک احساس مبهم از «درست نبودن امور» بوده و گونه سنگین آن «محرومیت» و «درد بسیار شدید» است که در اوج آن، اختلال رفتاری را به دنبال دارد.

۱. فارغ التحصیل کارشناسی ارشد دانشکده علوم و معارف قرآن، تهران (le.khani.۹۰@gmail.com).

۲. استادیار دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، تهران (Dr.mohammadi Quran@gmail.com).

۳. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه اراک (Majidnabavi۱۳۶۶@gmail.com).

از یک نگاه می‌توان سه گونه تنهایی را تعریف کرد. یکی، تنهایی مثبت (انفراد) به معنای با خود بودن که تفکر در این نوع از تنهایی صورت می‌گیرد. دوم، منزوی بودن یا با دیگران نبودن (انزوا) و سوم، با خود نبودن و با دیگری نبودن (احساس تنهایی).^۴ آن چه در این پژوهش مورد بررسی قرار می‌گیرد، تنهایی از نوع سوم است.

تحقیق کنونی بر آن است تا واژگان مرتبط با این احساس را از قرآن کریم استخراج کند. این نگاشته از معجم‌های فارسی و عربی بدون لحاظ ملاک خاصی بهره برده تا وسعت پژوهش را گسترش دهد. برخی از معجم‌ها که توضیحی در باب پژوهش حاضر نداشته و یا مطلب مورد نظرشان از معجم دیگر نقل شده باشد، مورد استفاده قرار نگرفته‌اند.

الف) شناخت واژگانی «احساس تنهایی»

احساس تنهایی از دو واژه «احساس» و «تنهایی» شکل یافته است که هر یک به صورت جداگانه بررسی می‌شود.

۱. معنای لغوی احساس

«احساس» در لغت به معنای درک کردن، دانستن، آگاه شدن، دیدن،^۵ حس کردن^۶ و درک چیزی با یکی از حواس^۷ است. برای این واژه، لغاتی مانند عاطفه، حس، درک، دریافتن و برداشت، به عنوان مترادف مطرح می‌شود.

۲. معنای لغوی تنهایی

«تنها» در لغت به معنای فرید، وحید، بی‌هیچ کس، منفرد، یگانه، واحد و آحد^۸ آمده و به شخصی که هم‌نشینی ندارد، اطلاق می‌شود. تنهایی نیز به معنای یگانه بودن، خلوت،^۹ تنها بودن، بی‌یار و همدم بودن،^{۱۰} کناره‌جویی، اعتزال، عزلت‌گزینی و گوشه‌نشینی^{۱۱} است. برای این واژه، لغاتی چون انزوا، انفراد و تجرد به عنوان مترادف مطرح می‌شود.

۴. احساس تنهایی و توتالیتاریسم، ص ۱۰۳.

۵. فرهنگ معین، ج ۱، ص ۱۵۸.

۶. فرهنگ عمید، ج ۱، ص ۱۰۸.

۷. لغت‌نامه دهخدا، ج ۱، ص ۱۱۰۵.

۸. لغت‌نامه دهخدا، ج ۵، ص ۷۰۷۳.

۹. فرهنگ معین، ج ۱، ص ۱۱۵۷.

۱۰. فرهنگ عمید، ج ۱، ص ۷۴۳.

۱۱. لغت‌نامه دهخدا، ج ۵، ص ۷۰۷۴.

ب) حوزه معنایی «احساس تنهایی» در کاربردهای روان‌شناسان

واژه «احساس» و تعبیر «احساس تنهایی» در روان‌شناسی، تعاریف متعددی دارد.

۱. احساس

برخی گفته‌اند:

احساس، ساده‌ترین تجربه حسی است که در اثر تحریک یکی از دریافت‌کنندگان به‌وجود می‌آید. واکنش دستگاه‌های حسی یا حواس نسبت به محرکی است که از راه اعصاب حسی به مغز انتقال می‌یابد و ارزش شناختی خاصی ندارد و اساس آن کاملاً فیزیولوژیک است.^{۱۲} محمد معین نیز در فرهنگ لغت خود از این واژه، توضیحی دقیق‌تر اما مشابه را فراتر از معنای لغوی، عنوان می‌کند:

احساس، انعکاس ذهنی تأثر بدنی و آن پایه و مایه همه ادراکات است و آن ابتدایی و اصیل است به این معنی که مسبوق به هیچ امر نفسانی دیگر نیست و قدم اولی است که پس از بیرون شدن از قلمرو بدن و ماده در عالم مجرد نفسانی برداشته می‌شود و دیگر نفسانیات از تغییر و ترکیب آن صورت می‌پذیرند. احساس، همواره به امور مادی و بدنی که مقدمات آن هستند، مقارن و همراه است. توضیح آن که عوامل خارجی، روی بدن تأثیری کرده و به آن تغییراتی می‌دهند و این تغییرات بدنی در نفس، انعکاس می‌یابد که احساس نام دارد. بنابراین هر احساسی دو مقدمه دارد؛ اول تحریک خارجی و سپس تأثر عضوی.^{۱۳}

همچنین می‌توان گفت:

احساس‌ها، تجربه‌هایی‌اند که توسط محرک‌های ساده ایجاد می‌شوند و از طریق سیستم عصبی شناخته می‌شوند و با افزایش شناخت، قابل تصوّر هم می‌باشند.^{۱۴}

۲. احساس تنهایی

احساس تنهایی، نوعی احساس تهی‌بودن و خلاء درونی است که باعث می‌شود، فرد احساس انزوا کرده و از دنیا جدا شود و نیز با کسانی که دلش می‌خواهد، رابطه نداشته باشد و قطع رابطه نماید.

۱۲. بررسی تطبیقی عوامل و آثار احساس حقارت و تبیین راهکارهای درمانی آن با استفاده از قرآن و روانشناسی، ص ۸.

۱۳. فرهنگ معین، ج ۱، ص ۱۵۸.

۱۴. بررسی تطبیقی عوامل و آثار احساس حقارت و تبیین راهکارهای درمانی آن با استفاده از قرآن و روانشناسی، ص ۸.

تعاریفی که از سوی روان‌شناسان ارایه شده، همین مفهوم را همراه با نکاتی یادآور می‌شود. سالیوان (م ۱۹۵۳ م) می‌گوید:

احساس تنهایی، تجربه‌ای است که در نتیجه ناکامی در رضایت از نیازهای اساسی انسان در برقراری روابط صمیمی و نزدیک رخ می‌دهد.^{۱۵}

نویسنده‌ای دیگر، احساس تنهایی را بدین شکل ترسیم می‌کند:

احساس تنهایی، خواهش پرحسرت و دل‌تنگی جسمی است که از آن جدا شده‌ایم؛ خواهشی است برای یافتن جایی.^{۱۶}

روان‌شناسی دیگر می‌گوید:

نبود دوستانی همراه، هم‌جهت و هم‌سو و قابل اعتماد که در زمان بروز سختی‌ها و مشکلات، غم‌خوار انسان باشند، باعث ظهور این احساس در وجود انسان می‌شود. بارها اتفاق می‌افتد که افراد بسیاری پیرامون انسان وجود دارند؛ اما انسان احساس تنهایی می‌کند؛ چراکه آنان درک درستی از نیازها و خواسته‌های او ندارند. خلاصه این‌که همه هستند، اما مثل این‌که هیچ‌کس نیست و این، همان حس رنج‌آور تنهایی است.^{۱۷}

همچنین دکتر پیمان آزاد گفته است:

احساس تنهایی، احساسی است منفی و بازدارنده که در خلوت و جمع، آن را احساس می‌کنیم. آرزو می‌کنیم که حامی داشته باشیم و بتوانیم به کسی تکیه کنیم. احساس ناامنی، خطر و ترس می‌کنیم و همه این‌ها به صورت عوامل بازدارنده، مانع از داشتن روابط معقول و مطلوب با دیگران می‌شود. خودمان را خواستنی نمی‌بینیم و خیال می‌کنیم که عیب‌هایی با ماست که باید به اجبار تنها بمانیم. در نتیجه به‌مرور، دیگر میل و رغبتی برای تفریح و درس خواندن و ... برایمان نخواهد ماند و از همه کناره می‌گیریم و تنها به‌خاطر نیازهای طبیعی و فطری است که قدمی به سوی دیگران برمی‌داریم.^{۱۸}

۱۵. احساس تنهایی و توتالیتاریسم، ص ۲۳.

۱۶. دیالکتیک تنهایی، ص ۴۰.

۱۷. چند گام تا پیروزی بر روزمرگی؛ پاسخی به علل و عوامل احساس دل‌تنگی و تنهایی برای رسیدن به شادی پایدار، ص ۴۵.

۱۸. غلبه بر خشم و احساس تنهایی، ص ۹۵ و ۹۶.

همه این تعاریف، همان طور که نویسنده کتاب «احساس تنهایی و توتالیترایسم» اذعان دارد، در چند خصوصیت مشترک هستند. یکی این که احساس تنهایی با نقص‌هایی در روابط اجتماعی همراه است. دوم این که دست کم، بخشی از احساس تنهایی، ذهنی و وابسته به انتظارات و ادراکات فرد است. سوم این که احساس تنهایی، پدیده‌ای ناخوشایند تلقی می‌شود و چهارم این که مبتلایان به احساس تنهایی، برانگیخته می‌شوند تا از شدت آن بکاهند.^{۱۹}

ج) حوزه واژگانی احساس تنهایی در قرآن کریم

واژه احساس، عربی بوده و از بُن حس است. واژه تنهایی، کلمه‌ای فارسی است که در قرآن به واژگانی همچون اُحد، وحد، فرد، وتر و عزل شباهت دارد. کلماتی مانند مع، عند، جمع و قریب دارای معنایی متضاد با تنهایی هستند که در آیات بسیاری، رابطه ضدیت نمایان است.

۱. اُحد

ریشه «اُحد» و مؤنث آن یعنی «اِحْدی»^{۲۰} ۸۵ بار در قرآن کریم به کار رفته است. ^{۲۰} راغب اصفهانی می‌گوید:

واژه «أَحَدٌ» در دو حالت نفی و اثبات به کار می‌رود. کاربرد این واژه در نفی برای استغراق است و ممکن است شامل مفرد، جمع، مذکر، مؤنث، کم یا زیاد بشود، چه در حالت اجتماع و چه در حالت افتراق. واژه اُحد، اصولاً برای همین معنی اخیر است و پایه اعداد که دو، سه و غیره باشد، نیست.^{۲۱}

بنا بر گفته ابن اثیر، اُحد، از اسمای خداوند متعال است به این معنی که خداوند، همیشه تنهاست و هیچ‌کس دیگری با او نیست. همچنین این واژه، اسمی است که برای نفی به کار می‌رود؛ مثلاً گفته می‌شود: «ما جاءنی اُحد» یعنی هیچ‌کس نزد من نیامد. همزه این کلمه بدل از واو مفتوحه است که در اصل «وَحَدٌ» بوده است.^{۲۲} در فرهنگ ابجدی آمده:

این کلمه که جمعش «أَحَادٌ» است، به معنای یك، مرادف «الواحد» است؛ و «أَحَدُهُمْ» یعنی یکی از آنها؛ و وقتی گفته می‌شود: «فِإِنِّ أَحَدُ الْأَجْدِینِ» یعنی فلانی بی‌همتاست.^{۲۳}

۱۹. ن. ک. احساس تنهایی و توتالیترایسم، ص ۲۳، ۲۴.

۲۰. المعجم الاحصائی، ج ۱، ص ۷۰ - ۷۲.

۲۱. مفردات الفاظ القرآن، ج ۱، ص ۱۵۵.

۲۲. النهایة، ج ۱، ص ۲۷.

۲۳. فرهنگ ابجدی، ص ۲۲.

صاحب مجمع البحرین نیز گفته:

در سوره توحید وقتی «قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ»^{۲۴} تلاوت می‌شود

معنایش این است که خداوند واحد (تک) است.^{۲۵}

نویسنده قاموس قرآن می‌گوید:

این کلمه وقتی که وصف باشد به معنی یکتا و بی‌همتاست و

استعمالش فقط به ذات باری تعالی تعلق دارد.^{۲۶}

احد، تنها یک بار در قرآن کریم آمده و آن در سوره توحید است. در نتیجه کاربرد واژه احد یا به‌عنوان

اسمی از اسمای خداوند متعال است و یا در جایگاه نفی برای استغراق سلبی است.

۲. وحد

مشتقات ریشه «وحد» در ۶۸ آیه^{۲۷} قرآن کریم به کار رفته است. «وَحْدَةً» یعنی انفراد و تنهایی

و «واحد» در حقیقت چیزی است که جزء و اجزا ندارد و یکی است؛^{۲۸} مثلاً گفته می‌شود: «رَأَيْتُهُ

وَحْدَةً»^{۲۹} و «رَجُلٌ وَحْدٌ» و «وَحِيدٌ». «وَحِيدٌ» هم، به معنای منفرد است.^{۳۰}

نویسنده فرهنگ ابجدی می‌گوید:

«الْوَحِيدُ» در معنای تنها و یکتا استعمال می‌گردد و «الْوَحْدُ»

کلمه‌ای مصدری است که مثنی و جمع ندارد و نصب آن بنا بر حال -

بودن است؛ مثلاً: «رَأَيْتُهُ وَحْدَهُ أَوْ جَاءَ وَحْدَهُ» او را تنها دیدم یا او به

تنهایی آمد.^{۳۱}

در قرآن کریم آمده است:

ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا.^{۳۲}

۲۴. التَّوْحِيدُ، ص ۱.

۲۵. مجمع البحرین، ج ۳، ص ۵.

۲۶. قاموس قرآن، ج ۱، ص ۳۳.

۲۷. المعجم الاحصائی، ج ۱، ص ۵۷۱.

۲۸. مفردات الفاظ القرآن، ج ۴، ص ۴۲۵.

۲۹. الصَّحاح، ج ۲، ص ۵۴۷.

۳۰. الصَّحاح، ج ۲، ص ۵۴۸.

۳۱. فرهنگ ابجدی، ص ۹۷۸.

۳۲. المدثر، ۱۱.

در این جا «وَحِيدًا» یعنی کسی با من در خلقتش سهیم نیست و من به تنهایی او را آفریدم.^{۳۳}
 مؤلف قاموس قرآن، وَّحْد (بر وزن قَلَس) را مصدری به معنای انفراد و تنهایی می‌داند و در این باب، آیه‌ای از قرآن کریم را مثال می‌زند:

ذُلِّكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ.^{۳۴}

این به خاطر آن است که وقتی خداوند به یگانگی خوانده می‌شد، انکار می‌کردید.^{۳۵}

«وَحْدَهُ» در این آیه، به معنی «مُنْفَرِدًا» است یعنی این برای آن است که چون خداوند در حال انفراد و تنهایی و بی‌شریک خوانده می‌شد، کافر می‌شدید.^{۳۶}
 از هری در تهذیب اللّغة از زبان لیث چنین نقل می‌کند:

قَالَ اللَّيْثُ: رَجُلٌ وَحِيدٌ، لَا أَخَدَ مَعَهُ يُؤْنَسُهُ.

همچنین وی «الْوَحْدَان» را جمع «الوَاحِد» می‌شمارد.^{۳۷}
 در «النّهاية» آمده:

«وَاحِد» از نام‌های خداوند متعال است. یعنی او فردی است که همیشه تنهاست و هیچ کسی با او نبوده و نیست.^{۳۸}
 صاحب التّحقیق فی کلمات القرآن نیز می‌گوید:

«الوَاحِد» و «الْوَحِيد» و «الْأَخَد»، جزو اسمای حسنا به حساب می‌آیند. الواجد در ماده و اصل به معنای انفراد در ذات یا صفت است. این معنا هم فقط به خداوند عزّ و جلّ اختصاص دارد که در ذات و صفاتش منفرد است.^{۳۹}

برای مثال به آیه زیر اشاره می‌شود:

يَا صَاحِبِ السُّجُنِ أَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ

الْقَهَّارُ.^{۴۰}

ای دوستان زندانی من! آیا خدایان پراکنده بهترند، یا خداوند یکتای پیروز؟

۳۳. مجمع البحرين، ج ۳، ص ۱۵۶.

۳۴. غافر، ۱۲.

۳۵. ترجمه‌های آیات از آیت الله مکارم شیرازی است.

۳۶. قاموس قرآن، ج ۷، ص ۱۸۸.

۳۷. تهذیب اللّغة، ج ۵، ص ۱۲۵.

۳۸. النّهاية، ج ۵، ص ۱۵۹.

۳۹. التّحقیق، ج ۱۳، ص ۵۲ - ۵۴.

۴۰. یوسف، ۳۹.

در این آیه، منظور از واحد، خداوند متعال است. تنهایی مطلق فقط از آن خداست. تحمل این نوع از تنهایی برای انسان، بسی سنگین است. علت تنهایی خداوند، غیر قابل قیاس بودن وی با همه چیز است، لذا خداوند نمی‌تواند شریکی داشته باشد.^{۴۱}

همچنین در موضوعات مادی می‌توان آیه زیر را مثال زد:^{۴۲}

وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ.^{۴۳}

و (نیز به خاطر بیاورید) زمانی را که گفتید: ای موسی! هرگز حاضر نیستیم به یک نوع غذا اکتفا کنیم.

در این آیه منظور از «واحد»، موضوعی مادی یعنی طعام است.

برای موضوعات و رای ملامه می‌توان آیه زیر را مثال زد:^{۴۴}

فَأَنبَأَهُمْ أَنَّهَا مِنْ رَجْرَةٍ وَاحِدَةٍ. فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ.^{۴۵}

ولی (بدانید) این بازگشت تنها با یک صیحه عظیم است. ناگهان همگی بر عرصه زمین ظاهر می‌گردند.

منظور از «واحد»، نه خداوند است و نه امری مادی؛ بلکه امری و رای ملامه (صیحه عظیم) است.

ابن اثیر در تفاوت «واحد» و «أحد» چنین می‌گوید:

مراد از کلمه «واحد» منفرد بودن در ذات است؛ اما در کلمه «أحد»

مراد، منفرد بودن در معناست.^{۴۶}

صاحب مجمع البحرین ضمن تأیید نظر ابن اثیر می‌گوید:

کلمات «واحد» و «أحد» دو نام هستند که به معنای وحدانیت

(یگانگی) اشاره دارند. تفاوت این دو کلمه با توجه به نظرات برخی

محققان، در سه چیز است: اول این که کلمه واحد به خودی خود و

بالذات، متفرد است؛ اما احد در معنا متفرد است. دوم، کلمه واحد،

عام‌تر از احد است و بر عاقل و غیر عاقل دلالت دارد؛ اما احد، فقط

بر عاقل اطلاق می‌گردد. سوم این که کلمه احد در ضرب و عدد داخل

می‌شود ولی داخل شدن احد در ضرب و عدد ممنوع است.^{۴۷}

۴۱. ن. کة لَدَّت و رنج تنهایی، ص ۱۱۹.

۴۲. التَّحْقِيق، ج ۱۳، ص ۵۲ - ۵۴.

۴۳. البقرة، ۶۱.

۴۴. التَّحْقِيق، ج ۱۳، ص ۵۲ - ۵۶.

۴۵. النَّازِعَات، ۱۴ و ۱۳.

۴۶. النَّهْأَة، ج ۵، ص ۱۵۹.

۴۷. مجمع البحرین، ج ۳، ص ۱۵۷.

در نتیجه طبق نظر مجموع معاجم، وحده یعنی «تنهایی»، وحید یعنی «منفرد» و «تنها» و واحد یعنی «یکی» که از نام‌های خداوند است؛ زیرا خداوند همیشه تنهاست.

۳. فرد

مشتقات ریشه فرد در پنج آیه^{۴۸} قرآن کریم به کار رفته است. دیدگاه راغب اصفهانی حکایت از آن دارد که «فرد» کسی یا چیزی را گویند که دیگری یا چیز دیگری با او درنیامخته باشد. این مفهوم از «وتر» فراگیرتر و اعم بوده و از «واحد» اخص است.^{۴۹} در قرآن کریم آمده:

وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ. ۵۰

و زکریا را (به یاد آور) در آن هنگام که پروردگارش را خواند (و عرض کرد): پروردگار من، مرا تنها مگذار (و فرزند برومندی به من عطا کن)؛ و تو بهترین وارثانی.

بنابر دیدگاه علامه طباطبایی، منظور از «تنها گذاشتن» این است که فرزندی نداشته باشد تا از او ارث ببرد.^{۵۱}

مشتق دیگر فرد، «فَرِيد» است به معنای واحد و یکه و تنها و جمعش «فُرَادِي» است؛ مانند «أسیر» و «أساری».^{۵۲} در قرآن کریم آمده:

وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادِي. ۵۳

و (روز قیامت به آنها گفته می‌شود): همه شما تنها به سوی ما بازگشت نمودید.

بر پایه سخن صاحب الصّاح، «فرد» و «فَرِيد» به معنای مُنْفَرِد است.^{۵۴} صاحب مجمع البحرین می‌گوید:

«فرد» که جمع آن «أفراد» است، به معنای «وتر» است و وتر هم یعنی واحد.^{۵۵}

۴۸. المعجم الاحصائی، ج ۱، ص ۵۱۰.

۴۹. مفردات الفاظ القرآن، ص ۳۲.

۵۰. الانبیاء، ۸۹ (درخواست و دعای حضرت زکریا از خداوند است که به خاطر نداشتن فرزندی که وارث رسالت او شود، چنین عرضه می‌دارد).

۵۱. المیزان، ج ۱۴، ص ۴۴۶.

۵۲. مفردات الفاظ القرآن، ج ۳، ص ۳۳.

۵۳. الانعام، ۹۴. (اشاره به آغاز خلقت انسان‌ها و بازگشتنشان است؛ به‌ویژه خطاب به کفار می‌گوید: همان‌طور که در آغاز تک‌تک آفریده شدید، به قیامت نیز تک‌تک آمده‌اید؛ پس شرکایی که در دنیا داشته‌اید - معبودها - و آنها را جدا از خود تصوّر نمی‌کردید، چه شده‌اند؟)

۵۴. الصّاح، ص ۵۱۸.

۵۵. مجمع البحرین، ج ۳، ص ۱۱۹.

در التَّحْقِيقِ فِي كَلِمَاتِ الْقُرْآنِ آمَدَه است:

«فرد» در برابر «زوج» قرار دارد، همان طوری که «واحد» در برابر «اثنین» قرار می‌گیرد.^{۵۶}

در آیه زیر، فرد، در برابر زوج قرار گرفته و به معنای بدون مصاحب و مقارن است:

وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا.^{۵۷}

و همگی روز رستاخیز، تک و تنها نزد او حاضر می‌شوند.

همچنین در آیه زیر نیز به همین معناست:

وَ لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ.^{۵۸}

و (روز قیامت به آنها گفته می‌شود:) همه شما تنها به سوی ما بازگشت

نمودید، همان گونه که روز اول شما را آفریدیم.

نویسنده مفردات الفاظ قرآن می‌گوید:

واژه «فرد» اگر درباره خدای تعالی گفته شود، تنبیه و هشدار است بر این که بر خلاف تمامی موجودات و اشیا که از آمیزش و زوج بودن به وجود می‌آیند، او چنین نیست و فرد است؛ چنان که درباره اشیا این چنین خبر داده است: «وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ»^{۵۹} «و از هر چیز، دو جفت آفریدیم» و معنای فرد درباره خداوند این است که او مستغنی از هر ترکیب و زوج بودن و بی‌نیاز از غیر خود است؛ چنان که توسط آیه «غَنَىٰ عَنِ الْعَالَمِينَ»^{۶۰} «خداوند از همه جهانیان، بی‌نیاز است» از این معنی خیر داده است.^{۶۱}

در نتیجه بین دیدگاه صاحب نظران، همسویی دیده می‌شود. در واقع فرد، کسی یا چیزی است که دیگری یا چیز دیگری با او درنیامیخته و در مقابل زوج قرار دارد.

۵۶. التَّحْقِيقِ، ج ۹، ص ۵۲ - ۵۳.

۵۷. مریم، ۹۵.

۵۸. الانعام، ۹۴.

۵۹. الذَّارِيَاتِ، ۴۹.

۶۰. آل عمران، ۹۷.

۶۱. مفردات الفاظ القرآن، ج ۳، ص ۳۳.

۴. وتر

مشتقات این ریشه سه مرتبه^{۶۲} در آیات قرآنی به کار رفته است. «وتر» یعنی «فرد» و واو آن هم مکسور و هم مفتوح خوانده می‌شود. خداوند به خودی خود و در ذاتش، واحد و وتر است، تجزیه و تقسیم نمی‌پذیرد، همه صفاتش یکی است، هیچ شبیه و مثلی ندارد، افعالش نیز واحد است و هیچ شریک و مددکاری ندارد.^{۶۳}

در قاموس المحيط آمده است:

وتر به معنای فرد یا آن چیزی است که در عدد، زوج نمی‌شود.^{۶۴}
صاحب التحقیق فی کلمات القرآن الکریم ضمن اشاره به این که «وتر» در اصل به معنای «تفرد» و تنها بودن و در برابر «تشفع» است، به گستردگی معنای این واژه به همراه ذکر امثال قرآنی نیز توجه داشته است.^{۶۵} در آیه سوم سوره فجر، وتر به معنای فرد است و در برابر شفیع و زوج قرار دارد:^{۶۶}

وَ الْفَجْرِ . وَ لَيَالٍ عَشْرٍ . وَ الشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ .^{۶۷}

به سپیده دم سوگند. و به شب‌های دهگانه. و به زوج و فرد.

در حدیثی از رسول اکرم ﷺ آمده:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَ تَرْتُجِبُ الْوَتْرَ فَأَوْتِرُوا .

ای اهل قرآن، نماز وتر بخوانید که الله وتر (فرد) است و (نماز) وتر را (که تعداد رکعات آن فرد است) دوست دارد.^{۶۸}

در زیارت عاشورا خوانده می‌شود:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ثَارَ اللَّهِ وَ ابْنَ ثَارِهِ وَ الْوَتْرَ السَّمَوْتِ .

در این عبارت، وتر به معنای فرد است، مَوْتِتر هم به معنای آن کسی است که کسانی از او کشته شده‌اند؛ یعنی «ای خون خدا و فرزند خون خدا، ای یگانه و تنهایی که اقربا و یاران تو کشته شدند.» در روز عاشورا همه کسان امام حسین علیه السلام، قبل از ایشان کشته شدند و امام، تنها ماند و بنا بر وظیفه الهی به تنهایی رسالت خویش را ادامه دادند.

۶۲. المعجم الاحصائی، ج ۱، ص ۵۶۹.

۶۳. ن. كنه النهایة، ج ۵، ص ۱۴۷.

۶۴. القاموس المحيط، ج ۲، ص ۲۴۷.

۶۵. التحقیق، ج ۱۳، ص ۲۰.

۶۶. قاموس قرآن، ج ۷، ص ۱۷۸.

۶۷. الفجر، ۱ - ۳.

۶۸. المصباح، ص ۳۴۲.

در مجموع، آیات و روایات و معاجم، واژه وتر را در یک جهت معنا کرده‌اند. وتر یعنی تفرّد و تنهابودن که در برابر زوج قرار دارد. خداوند متعال در ذات، صفات و افعالش وتر است.

۵. عزل

ریشه «ع ز ل» به همراه مشتقاتش ۱۰ بار^{۶۹} در قرآن کریم به کار رفته است. اعتزال یعنی:

دورکردن چیزی و دورشدن از چیزی (متعّدی و لازم) چه از نظر عمل یا بیزاری فکری یا روحی یا غیر اینها چه با بدن و جسم یا با قلب و دل. می‌گویند: عَزَلْتُهُ وَ اعْتَزَلْتُهُ وَ تَعَزَّلْتُه فَاعْتَزَلْتُ: دورش کردم، پس دور شد.^{۷۰}

در المحيط فی اللغة آمده:

«عَزَلْتُ» یعنی شخصی را به گوشه‌ای فرستادن «وَ هُوَ بِمَعزِلٍ عَنِ الْأَمْرِ وَ عَنِ الْأَصْحَابِ». یعنی او از امور و دوستانش منزوی است. همچنین «عَزَلَ عَنِ امْرَأَتِهِ» یعنی او از همسرش جدا شد و تنهایی را برگزید و «عَزَلْتُ» هم به معنای اعتزال، انزوا و بازنشستگی می‌باشد.^{۷۱} نمونه کاربرد این ریشه در قرآن کریم چنین است:

وَ نَادَى نُوْحٌ ابْنَهُ وَ كَانَ فِي مَعزِلٍ.^{۷۲}

نوح، فرزندش را که در گوشه‌ای و تنها بود، صدا زد. ریشه عزل در این آیه به معنای دورشدن از دیگران است که در معنای اعتزال گفته شد.

وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَدْنَىٰ فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ.^{۷۳}

از تو درباره عادت ماهانه [زنان] می‌پرسند، بگو: آن، رنجی است. پس هنگام عادت ماهانه از [آمیزش با] زنان کناره‌گیری کنید و به آنان نزدیک نشوید.^{۷۴}

۶۹. المعجم الاحصائي، ج ۱، ص ۴۹۴.

۷۰. مفردات الفاظ القرآن، ج ۲، ص ۵۹۶.

۷۱. المحيط، ج ۱، ص ۳۸۷.

۷۲. هود، ۴۲.

۷۳. البقره، ۲۲۲.

۷۴. ترجمه فولادوند.

اعتزال در این آیه به معنای دور کردن زنان از خود است.
در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است:

يُبعثُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حُفَاءَ عُرَاءٍ عَزْلًا.

مردم در روز رستاخیز پابرهنه، برهنه و تنها مبعوث می‌شوند.^{۷۵}
در این حدیث بر بُعد دیگری از معنای اعتزال اشاره گردیده که همان معنای تنهایی است.
در نتیجه اعتزال و عزل در آیات، روایات و معاجم لغوی به معنای دور کردن دیگران از خود، دورشدن از دیگران و یا به معنای تنهایی به کار رفته است.

د) واژگان ضدّ تنهایی در قرآن کریم

کلماتی چون معیت، عند، جمع و قریب در قرآن کریم دارای معانی ضدّ تنهایی هستند.

۱. معیت

کاربری‌های مختلف این حرف مانند «مَعَ»، «مَعَكَ»، «مَعَكُمْ»، «مَعَكُمْا» و «مَعَنَا» ۱۶۴ بار^{۷۶} در قرآن کریم آمده است. بیشتر این استعمالات مفهومی متضاد با تنهایی دارد.
«مَعَ» کلمه‌ای است که بر مصاحبت دلالت داشته^{۷۷} و به معنای «با» است. این واژه اقتضای جمع بودن در مکان را دارد؛ مانند «هُمَا مَعًا فِي الدَّارِ» یعنی آنها با هم در خانه‌اند. همچنین جمع بودن در زمان را نشان می‌دهد؛ مانند «وُلِدَا مَعًا» یعنی با هم زائیده شدند. تضایف یا اضافه شدن، یکی دیگر از کاربردهای آن است؛ مانند برادر و پدر که یکی برادر و دیگری فرزند دارد. همچنین بر همراهی در رتبه دلالت می‌کند؛ مانند «هُمَا مَعًا فِي الْعُلُوِّ» یعنی هر دو بزرگ‌اند. این واژه در معنای نصرت و یاری هم به کار می‌رود که مجرور آن، همان یاری شده و منصور است؛ مانند آیات زیر:^{۷۸}

لَا تَحْزَنَنَّ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا.

غم مخور، خدا با ماست.

۷۵. مجموعه وزام، ج ۱، ص ۲۹۳.

۷۶. المعجم الاحصائي، ج ۱، ص ۵۴۵.

۷۷. الصّاح، ج ۳، ص ۱۲۸۶.

۷۸. مفردات الفاظ القرآن، ج ۴، ص ۲۳۳ - ۲۳۴.

۷۹. التّوبة، ۴۰.

در این آیه، مَع علاوه بر دلالت بر معنای مصاحبت، معنای نصرت و یاری را هم می‌رساند و مجرورش همان منصور است. بر پایه این آیه، بشر تنها نیست و با کمی تأمل، از احساس تنهایی دردناک به دور است.

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ.^{۸۰}

خداوند با کسانی است که تقوا پیشه کرده‌اند و کسانی که نیکوکارند.

این آیه نیز تحلیلی همانند آیه پیشین دارد.

وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ.^{۸۱}

و هر جا باشید او با شما است.

در این آیه مفهوم آیات پیشین در موضوع عدم تنهایی انسان تکرار شده است.

در نتیجه «مَع» هم بر مصاحبت دلالت دارد و هم اقتضای معنای نصرت و یاری را دارد.

۲. عِنْد

«عند» ۲۰۱ بار^{۸۲} در قرآن کریم به کار رفته است. راغب اصفهانی می‌گوید:

«عند» لفظی است که برای قرب و نزدیکی مکانی یا اعتقادی

وضع گردیده است.^{۸۳}

مانند آیات زیر:

— بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ.^{۸۴}

بلکه آنان زنده‌اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

— فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ.^{۸۵}

کسانی که نزد پروردگار تو هستند، شب و روز برای او تسبیح می‌گویند.

۸۰. النَّحْل، ۱۲۸.

۸۱. الْحَدِيد، ۴.

۸۲. المعجم الاحصائی، ج ۱، ص ۴۹۹.

۸۳. مفردات الفاظ القرآن، ج ۲، ص ۶۵۶.

۸۴. آل عمران، ۱۶۹.

۸۵. فَصَّلَتْ، ۳۸.

همچنین این کلمه بر مطلق ارتباط و حضور و نزدیکی دلالت دارد؛^{۸۶} مانند آیات زیر:

- وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ.^{۸۷}

وگرنه، پیروزی تنها از جانب خداوند توانای حکیم است.

- هُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ.^{۸۸}

برای آنها (در بهشت) خانه امن و امان نزد پروردگارشان خواهد بود.

در نتیجه «عند» در معانی نزدیک‌بودن مکانی یا اعتقادی، تقرّب‌جستن و مطلق ارتباط و حضور

کاربرد دارد.

نویسنده الفروق فی اللّغة، تفاوت «عند» و «مع» را چنین تبیین کرده است:

کاربرد «مَع» برای اجتماع در کاری است؛ مثلاً برای مشارکت در

کار می‌توان گفت: «أَنَا مَعَكَ»؛ اما نمی‌توان گفت: «أَنَا عِنْدَكَ».

همچنین لفظ «عِنْد» کاربردش برای اجتماع در مکان است؛ مثلاً

می‌توان این‌گونه گفت: «ذَهَبْتُ إِلَى عِنْدِ زَيْدٍ»؛ اما نمی‌توان گفت:

«ذَهَبْتُ إِلَى مَعِ زَيْدٍ».^{۸۹}

۳. جمع

ماده «جمع» در ۱۲۹ آیه^{۹۰} از قرآن کریم به کار رفته است. در الافصاح آمده:

این کلمه ضدّ تفرقه، جدایی و تنها به‌سربردن است و مجموع،

یعنی آنچه که از این‌جا و آن‌جا جمع شده و مانند هم نیستند. جمیع

نیز در برابر متفرّق (پراکنده) است.^{۹۱}

صاحب جمهرة اللّغة می‌گوید:

هنگامی که گفته می‌شود: «جَمَعْتُ الشَّيْءَ أَجْمَعُهُ جَمْعًا» یعنی همه

چیز را با هم جمع کردم (پیوند دادم). همچنین در جمله «اجْتَمَعَ الْقَوْمُ

اجْتِمَاعًا لِفَرَحٍ أَوْ خُصُومَةٍ» یعنی مردم از خوشحالی یا خصومت با هم

دیدار می‌کردند.^{۹۲}

۸۶. التّحقیق، ج ۸، ص ۲۸۹ - ۲۹۰.

۸۷. آل عمران، ۱۲۶.

۸۸. الانعام، ۱۲۷.

۸۹. الفروق فی اللّغة، ص ۲۹۶.

۹۰. المعجم الاحصائی، ج ۱، ص ۳۹۸.

۹۱. الافصاح، ج ۱، ص ۳۱۳.

۹۲. جمهرة اللّغة، ج ۱، ص ۴۸۳.

المکنز العربی «جَمَعَ» را به معنای «متحد شد»، «موافقت کرد»، «سازمان یافت»، «پیوست» و «انباشته شد» آورده است.^{۹۳} برخی از آیات قرآن کریم از «جمع» به معنای نزدیک نمودن و پیوستن بعضی از چیزی به بعضی دیگر استفاده کرده است:^{۹۴}

وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ.^{۹۵}

و خورشید و ماه یک جا جمع شوند.

در این آیه، جمع، معنای نزدیک شدن و پیوستن خورشید و ماه را به یکدیگر می‌دهد.

فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا.^{۹۶}

و ما همه را جمع می‌کنیم.

جَمَعَ در اینجا معنای پیوستن و نزدیک شدن انسان‌ها را به یکدیگر می‌دهد.

إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ.^{۹۷}

مردم [لشکر دشمن] برای (حمله به) شما اجتماع کرده‌اند.

یعنی آرایشان را در تدبیر و اندیشه علیه شما جمع کردند.^{۹۸}

قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ...^{۹۹}

بگو: اگر انسان‌ها و پریان (جن و انس) اتفاق کنند ...

در این آیه، جَمَعَ به معنای نزدیک شدن و پیوستن انسان و جن به کار رفته است.

در فرهنگ ابجدی گفته شده:

«جَمِعَ»، «أَجْمَعَ» و «أَجْمَعُونَ»، برای تأکید در جمع شدن در

کاری به کار می‌رود. «جُمَاع» یعنی مردانی که با یکدیگر متفاوتند، اما

در یک جا جمع‌اند. در «مسجد الجامع» واژه «جامع»، وصف و صفت

مسجد نیست؛ بلکه از نظر کار و زمانی که جمع‌کننده مردم برای نماز

است آن را آن‌طور نامیده‌اند. نامیدن روز جمعه را به «يَوْمَ الْجُمُعَةِ»

برای گردآمدن و جمع شدن مردم برای نماز در آن روز است. خداوند

۹۳. المکنز العربی، ص ۳۱.

۹۴. ن. كذ التحقیق، ج ۲، ص ۱۲۷.

۹۵. القيامة، ۹.

۹۶. الكهف، ۹۹.

۹۷. آل عمران، ۱۷۳.

۹۸. مفردات الفاظ القرآن، ج ۱، ص ۴۰۹ - ۴۱۰.

۹۹. الاسراء، ۸۸.

متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «إِذَا نُوذِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ»^{۱۰۰} «هنگامی که برای نماز روز جمعه اذان گفته شود، به‌سوی ذکر خدا بشتابید» «الجموع» را که جمعش، «جُموع» می‌باشد را گروهی از مردم گویند و «جَمْعُ الشَّمْلِ» به‌معنای اتحاد یا اتفاق است.^{۱۰۱}

ابن اثیر می‌گوید:

از نام‌های خداوند متعال، «جامع» است؛ یعنی خداوند مخلوقات را در روز قیامت جمع می‌کند.^{۱۰۲}

«يَوْمُ الْجُمُعِ» یعنی روز رستاخیز که مردم در آن روز جمع می‌شوند.^{۱۰۳} خداوند متعال در سوره تغابن به «يَوْمُ الْجَمْعِ» اشاره می‌فرماید:

يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجُمُعِ.^{۱۰۴}

این در زمانی خواهد بود که همه شما را در روز اجتماع [روز رستاخیز] گردآوری (جمع) می‌کند.

در نتیجه کلمه جمع، ضدّ تنهایی، تفرقه و جدا به‌سربردن است و به معنای متحدشدن، پیوستن و نزدیک‌شدن به کار می‌رود. همچنین مشتقات بسیاری در قرآن کریم دارد.

۴. قریب

ریشه قرب به همراه مشتقاتش که به‌معنای نزدیکی است^{۱۰۵} در ۹۶ آیه^{۱۰۶} از قرآن کریم به‌کار رفته است. نمونه کاربرد قرآنی آن در معنای «نزدیک‌بودن» چنین است:

وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ.^{۱۰۷}

و ما به او از رگ قلبش نزدیک‌تریم.

۱۰۰. الجمعة، ۹.

۱۰۱. فرهنگ ابجدی، ص ۳۰۴.

۱۰۲. النهاية، ج ۱، ص ۲۹۵.

۱۰۳. شمس العلوم، ج ۲، ص ۱۱۵۵.

۱۰۴. التغابن، ۹.

۱۰۵. مفردات الفاظ القرآن، ج ۳، ص ۱۵۸ و ۱۶۲.

۱۰۶. المعجم الاحصائي، ج ۱، ص ۵۱۹.

۱۰۷. ق، ۱۶.

این واژه در مفرد و جمع، یکسان به کار می‌رود و گفته می‌شود: «هُوَ قَرِيبٌ وَ هُمْ قَرِيبٌ»^{۱۰۸} همچنین این واژه از اسمای حسناى الهى است. قریب بودن خداوند، معنوی است نه زمانی و مکانی. این مفهوم سه بار در قرآن مجید تکرار شده است:^{۱۰۹}

- فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ.^{۱۱۰}

دعای دعاکننده را به هنگامی که مرا می‌خواند، پاسخ می‌گویم.

- فَاسْتَغْفِرْهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ.^{۱۱۱}

از او آمرزش بطلبید، سپس به سوی او بازگردید که پروردگارم (به بندگان خود) نزدیک و اجابت‌کننده (خواسته‌های آنها) است.

- إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ.^{۱۱۲}

او شنوای نزدیک است.

در النّهاية گفته شده:

مراد از قرب بنده به خدا، قرب با ذکر و عمل صالح است و نه قرب از نظر ذات و مکان؛ چراکه قرب ذاتی و مکانی از صفات اجسام است. همچنین مراد از قرب خداوند به بنده‌اش، نزدیک‌بودن نعمت‌ها، الطاف، نیکی و احسان خداوند نسبت به بنده است.^{۱۱۳}

در نتیجه واژه «قرب» با همه مشتقاتش به معنای نزدیکی است. همچنین از اسمای خداوند متعال بوده و نشان‌دهنده قرب معنوی است.

۱۰۸. فرهنگ ابجدی، ص ۶۹۳.

۱۰۹. قاموس قرآن، ج ۵، ص ۲۹۴.

۱۱۰. البقرة، ۱۸۶.

۱۱۱. هود، ۶۱.

۱۱۲. سبأ، ۵۰.

۱۱۳. النّهاية، ج ۴، ص ۳۳.

نتیجه

نتایج پژوهش حاضر عبارت است از:

۱. در یک تقسیم‌بندی، سه گونه تنهایی قابل تعریف است: تنهایی مثبت (انفرادی)، تنهایی به معنای منزوی بودن یا با دیگران نبودن (انزوا) و تنهایی به معنای با خود نبودن و با دیگری نبودن (احساس تنهایی).
۲. احساس در لغت، درک چیزی با یکی از حواس است و در اصطلاح، تجربه‌ای حسی است که در اثر تحریک یکی از دریافت‌کنندگان به وجود می‌آید. تنهایی به معنای بی‌یار و همدم بودن است.
۳. «احساس تنهایی» تجربه‌ای است که در نتیجه ناکامی در رضایت از نیازهای اساسی انسان در برقراری روابط صمیمی و نزدیک رخ می‌دهد.
۴. احساس تنهایی با نقص‌هایی در روابط اجتماعی همراه بوده و دست کم، بخشی از آن ذهنی و وابسته به انتظارات و ادراکات فرد است. این احساس پدیده‌ای ناخوشایند تلقی می‌شود و مبتلایان به آن برانگیخته می‌شوند تا از شدت آن بکاهند.
۵. تنهایی در قرآن کریم با واژگان احد، وحد، فرد، وتر و عزل به کار رفته و برخی از مؤلفه‌های آن با «تنهایی» مورد نظر این پژوهش، شباهت دارد. مع، عند، جمع و قریب دارای معنایی متضاد با تنهایی است و در آیات بسیاری به کار رفته است.

کتابنامه

۱. قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند، تحقیق هیأت علمی دارالقرآن الکریم، تهران، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، سوّم، ۱۴۱۸ق.
۲. قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی، قم، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، دوم، ۱۳۷۳ش.
۳. احساس تنهایی و توتالیترسیم، داریوش محمدی مجد، تهران، روشنگران و مطالعات زنان، اول، ۱۳۸۷ش.
۴. الافصاح، حسین یوسف موسی، قم، بوستان کتاب، چهارم، ۱۴۱۰ق.
۵. التّحقیق فی کلمات القرآن الکریم، حسن مصطفوی، بیروت، دارالکتب العلمیة، سوم، ۱۴۳۰ق.
۶. تفسیر المیزان، محمد حسین طباطبایی، ترجمه محمد باقر موسوی، قم، جامعه مدرّسین، پنجم، ۱۳۷۴ش.
۷. تهذیب اللّغة، محمد بن احمد ازهری، بیروت، داراحیاء التّراث العربی، اول، ۱۴۲۱ق.
۸. جمهرة اللّغة، محمد بن حسن ابن درید، بیروت، دارالعلم للملایین، اول، ۱۹۸۸م.

۹. چند گام تا پیروزی بر روزمرگی پاسخی به علل و عوامل احساس دل‌تنگی و تنهایی برای رسیدن به شادی پایدار، حامد رفیعیان کوپایی، تهران، دفتر پژوهش و نشر سهروردی، دوم، ۱۳۹۲ش.
۱۰. دیالکتیک تنهایی، پاز اوکتاتیو، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، لوح فکر، هشتم، ۱۳۹۶ش.
۱۱. شرح زیارت عاشورا، سید احمد میرخانی، تهران، شمس الضحی، چهارم، ۱۳۹۰ش.
۱۲. شمس العلوم، نشوان بن سعید حمیری، دمشق، دارالفکر، اول، ۱۴۲۰ق.
۱۳. الصّحاح، اسماعیل بن حمّاد جوهری، بیروت، دارالعلم للملایین، اول، ۱۳۷۶ق.
۱۴. غلبه بر خشم و احساس تنهایی، پیمان آزاد، تهران، البرز، سوم، ۱۳۹۳ش.
۱۵. الفروق فی اللّغة، حسن بن عبدالله عسکری، بیروت، دارالآفاق الجدیدة، اول، ۱۴۰۰ق.
۱۶. فرهنگ ابجدی، فؤاد افرام بستانی، تهران، نشر اسلامی، دوم، ۱۳۷۵ش.
۱۷. فرهنگ فارسی عمید، حسن عمید، تهران، امیر کبیر، دوم، ۱۳۶۵ش.
۱۸. فرهنگ فارسی، محمّد معین، تهران، امیر کبیر، دوم، ۱۳۵۳ش.
۱۹. القاموس المحيط، محمّد بن یعقوب فیروزآبادی، بیروت، دارالکتب العلمیه، اول، ۱۴۱۵ق.
۲۰. قاموس قرآن، بنابی قرشی، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ششم، ۱۳۷۱ش.
۲۱. لذت و رنج تنهایی، جوآن ویلاندبرستون، ترجمه حسین کیانی، تهران، نشر عطایی، اول، ۱۳۷۸ش.
۲۲. لغت‌نامه دهخدا، علی اکبر دهخدا، تهران، دانشگاه تهران، دوم، ۱۳۷۷ش.
۲۳. مجمع البحرین، فخرالدین بن محمّد طریحی، تهران، مرتضوی، سوم، ۱۳۷۵ش.
۲۴. مجموعه وزام (تنبیه الخواطر)، مسعود بن عیسی وزام بن ابی فراس، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس، اول، ۱۳۶۹ش.
۲۵. المحيط فی اللّغة، اسماعیل بن عباد صاحب، بیروت، عالم الکتب، اول، ۱۴۱۴ق.
۲۶. المصباح (جنّة الامان الواقیة)، ابراهیم بن علی عاملی کفعمی، قم، دارالرضی (زاهدی)، دوم، ۱۴۰۵ق.
۲۷. المعجم الاحصائی لالفاظ القرآن الکریم (فرهنگ آماری کلمات قرآن کریم)، محمود روحانی، مشهد، آستان قدس رضوی، اول، ۱۳۶۸ش.
۲۸. مفردات الفاظ القرآن، حسین بن محمّد راغب اصفهانی، تهران، مرتضوی، دوم، ۱۳۷۴ش.
۲۹. المکنز العربی المعاصر، محمود اسماعیل صینی، بیروت، مکتبه لبنان ناشرون، اول، ۱۴۱۴ق.
۳۰. النّهایة فی غریب الحدیث و الاثر، مبارک بن محمّد ابن اثیر، قم، اسماعیلیان، چهارم، ۱۳۶۷ش.
۳۱. پایان‌نامه بررسی تطبیقی عوامل و آثار احساس حقارت و تبیین راهکارهای درمانی آن با استفاده از قرآن و روانشناسی، فرزانه مستقیمی، استاد راهنما علی محمّدی آشنانی، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، ۱۳۹۲ش.